

نگاهی به مفهوم و حکم فقهی تشبه به کفار

تاریخ دریافت: ۹۴/۰۹/۱۲

تاریخ پذیرش: ۹۵/۰۴/۲۸

محمدجواد فلاح یخدانی*

محمدحسین علی پور انجایی**

چکیده

با توجه به اینکه در کتب فقهی، تنها به بیان مصادیق وارده در روایات در زمینه تشبه به کفار اکتفا شده است و بحث مستوفایی پیرامون مفهوم، ضابطه، حکم فقهی و ادله آن نشده است؛ این مقاله جهت تکمیل نقصان این مطلب به رشته تحریر در آمده است. بدین منظور ابتدا تشبه معنا شده و سپس گفته شده است که قصد فاعل، در صدق عنوان تشبه به کفار شرط است. در ادامه برای رسیدن به حکم فقهی مطلق تشبه به کفار، با توجه به متفاوت بودن منابع فقهی، به بیان و تحلیل آیات، روایات و قاعده نفی سبیل پرداخته شده و بیان گردیده است در صورتی که پیروی و همانندی از کفار فقط برگرفته از کفر آن‌ها و شعائر آن‌ها باشد محکوم به حرمت است و اگر جزء شعائر آن‌ها نباشد گرچه مبعوض شارع است اما نمی‌توان حکم به حرمت نمود بلکه باید قائل به کراهت شد. بر این اساس اگر بر اثر گذشت زمان، مصداقی از اختصاص و شعار کفار خارج شود و فراگیر شود حکم حرمت از بین می‌رود زیرا موضوع حکم منتفی شده است.

واژگان کلیدی

تشبه به کفار، شعائر، نفی سبیل، حکم فقهی.

* دانشجوی کارشناسی ارشد فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه امام صادق (ع)

12mj.fallah@gmail.com

** دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه مازندران

Mh.anjay@gmail.com

مقدمه

جامعه اسلامی از بدو ایجاد آن شاهد حضور کفار در میان مسلمانان بوده است. گرچه پیامبر اسلام و ائمه معصومین (ع) موارد تمام تلاش خود را در راه هدایت و تربیت مردم به کار گرفته اند و برای توسعه جامعه اسلامی لحظه‌ای غفلت نکرده‌اند اما کافران نیز از جهت مقابل برای جلوگیری از گسترش جامعه اسلامی لحظه‌ای کوتاهی نکرده و از هر حيله، نیرنگ و قدرتی برای براندازی جامعه اسلامی تلاش کرده‌اند. یکی از اقداماتی که کفار در زمینه‌های فرهنگی و سیاسی برای انحطاط و جلوگیری از جامعه مسلمانان انجام داده‌اند تلاش برای مثل و مانند کردن مسلمانان به خودشان بود تا با این روش مسلمانان را از اعتقادات مذهبی و دینی جدا کنند. پیشوایان دین که از این اقدام کفار آگاه بودند برای جلوگیری از این انحراف، مسلمانان را آگاه ساخته و آن‌ها را از این کار نهی کرده است. برای مثال پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: «خُفُّوا الشُّوَّارِبَ وَ اَعْفُوا اللَّحَى وَ لَا تَشَبَّهُوا بِالْيَهُودِ» (صدوق، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۱۳۰) و یا در جای دیگر می‌فرماید: «اَكْنَسُوا اَفْيَتِكُمْ وَ لَا تَشَبَّهُوا بِالْيَهُودِ» (کلینی، ۱۴۰۱، ج ۶، ص ۵۳۱).

بعد از معصومین (ع)، فقها در جای جای کتب خود به بررسی این احادیث پرداخته و نهی موجود در احادیث را با استفاده از قرائن موجود حمل بر کراهت یا حرمت نموده و به صورت کلی از این احادیث با عنوان احادیث نهی از تشبه به کفار یاد کرده‌اند. برای مثال در بحث عبادات شهید ثانی علت حرمت به سر گذاشتن برطله (کلاه خاص یهودیان) در حج را به سبب تشبه به ذی‌یهود می‌داند. همچنین فقها ترک روزه روز عاشورا را به دلیل عدم تشبه به کفار ذکر کرده‌اند. در غیر عبادات نیز در برخی صور مانند طعام، پوشش و آرایش تشبه به کفار وجود دارد که منهی شارع است. با توجه به روایات که در این زمینه وجود دارد این نکته مورد توافق است که تشبه به کفار مخالف قطعی سیره معصومین است و مورد رضایت شارع نمی‌باشد.

گرچه در قرون قبل با توجه به کمبود وسایل ارتباط جمعی و مشقت مسافرت، انتقال فرهنگ به سختی صورت می‌گرفته و نیازی به بررسی دقیق تشبه به کفار نبوده است اما در عصر حاضر، با توجه به توسعه تکنولوژی، فناوری، وسائل ارتباط جمعی، خطر تشبه به کفار بیش از پیش در جوامع اسلامی احساس می‌گردد. از سوی دیگر با توجه به اینکه در کتب فقهی تنها مصادیق تشبه به کفار که اکثر آن هم منحصر به عبادات است بیان شده، در حال حاضر مؤمنان در پی مفهوم و ضابطه‌ای هستند تا از افعالی که تشبه به کفار محسوب می‌شود اجتناب کنند. با توجه به اینکه واژه «تشبه» در روایات و السنه فقها به وفور یافت می‌شود ابتدا لازم است به بررسی لغوی این واژه پردازیم و سپس باید بررسی کنیم که آیا قصد فاعل در صدق تشبه به کفار شرط است تا در ادامه با بررسی ادله، مفهوم و حکم فقهی آن را بیان نمائیم.

۱. معنای تشبه

تشبه از ریشه «شبه» می‌باشد. در «معجم مقاییس اللغه» آمده است: «الشین و الباء و الهاء أصلٌ واحدٌ يدلُّ علی تشابه الشئیء و تشاکله لوناً و وصفاً. یقال شِبَه و شَبَه و شَبِیه؛ و الشَّبَه من الجواهر: الذی یشبه الذَّهَب؛ و المُشَبَّهَات من الأمور: المشکلات؛ و اشتبه الأمران، إذا أشکَلَا» (ابن فارس، ۱۳۸۹، ج ۳، ص ۲۴۳)؛ تشبه مصدر فعل تشبه است که بر شباهت و هم‌شکل بودن چیزی از نظر رنگ و وصف دلالت می‌کند، گفته می‌شود شبه و شبیه، در جواهرات به آنچه شبیه طلا باشد، «شبه» گفته می‌شود و دو چیز هنگامی با یکدیگر اشتباه گرفته می‌شوند که هم‌شکل گردند. همچنین ابن منظور در «لسان العرب» می‌نویسد: «والشبه المثل و جمعه اشباه، و تشابها ای تماثلاً فاشبه کل منهما للآخر» (ابن منظور، ۱۴۰۵، ج ۱۳، ص ۵۰۳)؛ شبه به معنای مثل و مانند است و جمع آن اشباه می‌باشد و تشابها یعنی مثل یکدیگر شدند و هرکدام از آن‌ها به دیگری شبیه شد.

تشبه از باب «تفعل» است. صاحب «المنجد فی اللغه» نیز در این باره می‌گوید: «تشبه به: مائله و جاراه فی العمل، تشابه الرجالن: اشبه کل منهما الاخر» (معلوف، بی‌تا، ص ۳۷۲)؛ «تشبه به» یعنی مثل و مانند آن چیز گشت و در عمل همانند او گردید، «تشابه الرجالن» یعنی هرکدام به دیگری شباهت ورزید. با توجه به این مطالب و با توجه به برداشت فقها از این واژه - که در ادامه توضیح آن خواهد آمد - می‌توان بیان کرد که ایشان واژه تشبه را در همان معنای لغوی اش استعمال نموده‌اند.

۲. جایگاه قصد در صدق تشبه

برای رسیدن به حکم تشبه به کفار که در ادامه خواهد آمد ذکر این نکته ضروری است که آیا عنوان تشبه از عناوین قصدیه است یا خیر؟ به عبارت دیگر، آیا در صدق تشبه، قصد تشبه شرط است، یا قصد در تحقق موضوع آن دخالتی ندارد؟ اهمیت مطلب در این است که اگر قصد را در تحقق شرط بدانیم، ادله مذکور تنها شامل تمام افراد نمی‌شود بلکه افرادی که قصد تشبه به کفار را دارند در بر می‌گیرد.

از دقت در کلمات برخی از اهل لغت بدست می‌آید که تشبه هم بر مشابَهت از روی قصد و هم بر مشابَهت بدون قصد اطلاق می‌شود؛ زیرا آن‌ها گفته‌اند: «تَشَبُّهٌ به مائله و جاراه فی العمل» (شرتونی، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۵۶۹؛ معلوف، بی‌تا، ص ۳۷۲)؛ یعنی مانند او بود و او از او در عمل پیروی کرد و «جاراه» اشاره به مشابَهت از روی قصد و در مائله اشاره به مشابَهت بدون قصد دارد، زیرا در معنای مائله گفته‌اند: «کان مثله»؛ مانند او بود (شرتونی، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۵۶۸؛ معلوف، بی‌تا، ص ۳۷۲). همچنین تشبه بر وزن تفعل می‌باشد و یکی از معانی باب تفعل، تکلف می‌باشد (استرآبادی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۰۴). لذا تشبه در باب تفعل به معنای «تکلف» می‌باشد (حسینی تهرانی، بی‌تا، ج ۱، ص ۹۱). واژه «تکلف» را این‌گونه معنا نموده‌اند: «تکلف در لغت، خود را به رنج انداختن است.

مقصود در اینجا، به خود بستن فاعل است چیزی را که واقعیت ندارد، ولی می‌خواهد واقعیت پیدا کند؛ مانند تَحَلَّمَ زَيْدٌ؛ زید حلم به خود گرفت ولی در واقع صفت حلم ندارد. تَشَجَّعَ زَيْدٌ؛ اظهار شجاعت کرد و کارهای شجاعانه می‌کند، ولی شجاع نیست (حسینی تهرانی، بی تا، ج ۱، ص ۹۴). توجه به مثال‌های باب تَفَعَّلَ که معنای تَكَلَّفَ در آن اخذ شده و همچنین اشاره علمای ادبیات در ذکر مثال‌های تَكَلَّفَ این نکته به دست می‌آید که تَكَلَّفَ با قصد همراه است و در مواردی استعمال می‌شود که از امور قصديه باشد. فهم عرف و وجدان نیز بر این مطلب دلالت می‌کند که در تَكَلَّفَ، شخص قصد دارد آن چه را فاقد است، دارا جلوه دهد.

تشبه نیز این گونه است؛ زیرا شخص درصدد است خود را شبیه چیزی کند که نیست و قصد دارد همانند مشبه به گردد. مؤید این نکته که تشبه از امور قصديه به شمار می‌رود، استعمال تشبه در برخی روایات است که در ادامه، به صورت مفصل بیان خواهیم کرد مانند «مَنْ تَشَبَهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ» (احسایی، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۱۶۵) و «مَنْ تَشَبَهَ بِقَوْمٍ غَدَّ مِنْهُمْ» (نوری، ۱۴۰۸، ج ۱۷، ص ۴۴۰). اگر در این جا مجرد شباهت مراد باشد و قصد، در آن دخالتی نداشته باشد، کلام متینی به نظر نمی‌آید؛ زیرا ممکن است شباهت، امری غیر اختیاری باشد و اگر شخصی به مجرد شباهت به قومی از آنان باشد و با آن قوم محشور شود، بدون این که حتی قصد تشبه به آن قوم را داشته باشد، عقاب بر امر غیر اختیاری لازم خواهد آمد. همچنین دلیل دیگر بر این ادعا که در صدق موضوع تشبه، قصد شرط است کلام آقای حکیم است که می‌فرماید: «ظاهر التشبه فعل ما به تكون المشابهة بقصد حصولها» (حکیم، ۱۴۱۶، ج ۵، ص ۳۹۴).

از مطالبی که بیان شد به دست می‌آید که در تشبه، شخص قصد دارد مانند شخص مشبه به جلوه داده شود و وی را همانند شخص یا گروهی تلقی نمایند که بدان‌ها متشبه شده است؛ بنابراین طبیعتاً در تشبه، قصد شبیه شدن وجود دارد. لذا تشبه جز عناوین قصديه می‌باشد.

۳. حکم تشبیه به کفار

برای به دست آوردن حکم تشبیه به کفار باید به بررسی چهار دسته از ادله بپردازیم.

۳-۱. آیات

۳-۱-۱. آیه ۱۰۰ سوره آل عمران

اولین آیه‌ای که برای به دست آوردن حکم تشبیه به کفار مورد استناد قرار می‌گیرد، آیه ۱۰۰ سوره آل عمران است. در این آیه آمده است: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ» (آل عمران: ۱۰۰)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر از گروهی از اهل کتاب اطاعت کنید شما را از ایمانتان به کفر باز می‌گردانند.

این آیه از اطاعت کفار نهی کرده است. حال باید بررسی کرد که آیا تشبیه به کفار از مصادیق اطاعت از کفار است تا مورد نهی این آیه واقع شود؟ به عبارت بهتر، آیا تشبیه به کفار یکی از نمونه‌های اطاعت از کفار است و یا این‌گونه نیست؟ برای این منظور ابتدا به بررسی کلمه اطاعت می‌پردازیم. اطاعت از ماده «طوع» است و «طاعت» نقیض «کره» است لذا به معنای میل می‌باشد اما باین حال به معنای انقیاد نیز می‌باشد (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۵۲۹). در کتب مفسرین معمولاً اطاعت به معنای «امتثال امر» به‌کاربرده می‌شود. حال آیا طاعت منوط به امر است و یا خیر؟ برخی می‌گویند: «طاعت فقط زمانی محقق می‌شود که امری باشد، لذا گفته می‌شود به او امر کرد پس اطاعت کرد» (مصطفوی، ۱۴۰۲، ج ۷، ص ۱۳۷)؛ اما شیخ طوسی در کتاب «التبیین فی تفسیر القرآن» معنای دقیق‌تری ارائه داده است که تحقق طاعت منوط به وجود امر و تبعیت از آن نیست، بلکه طاعت موافقت با اراده ترغیب‌کننده در فعل است لذا اگر کسی فعلی را که به اقتضای عقل حسن باشد انجام دهد به او مطیع گفته می‌شود اگرچه امری از شارع در آن مورد وجود نداشته باشد (طوسی، بی تا، ج ۳، ص ۱۴).

با توجه به این مطلب باید گفت اگر اطاعت را درجایی بدانیم که درخواستی از طرف کفار باشد و یا اینکه کفار از مسلمانی امر به تشبه کند و مسلمان اطاعت کند مرتکب فعل حرام شده است و اگر بدون درخواست کفار باشد، اطلاق اطاعت صدق نمی‌کند لذا نمی‌شود نهی شامل آیه را در مورد تشبه به کفار وارد دانست. البته اگر معنای شیخ طوسی را در مورد «اطاعت» بپذیریم و اطاعت به معنای موافقت با اراده‌ی کسی که به انجام کاری تشویق و ترغیب دارد، اگرچه فرمانی در کار نباشد بدانیم، دلالت آیه وسیع‌تر می‌شود و شامل مواردی که امری نیست ولی اراده ایشان هست را شامل می‌شود و در نتیجه اگر کسی در اموری که کفار میل به گسترش آنها دارد خود را متشبه به آنها گرداند، مبعوضیت ثابت می‌شود اما در مواردی که کفار اراده ترویج عملی را ندارند مبعوضیتی ثابت نمی‌شود.

۳-۱-۲. آیه ۲۸ سوره آل عمران

دومین آیه برای به دست آوردن حکم تشبه به کفار، آیه ۲۸ سوره آل عمران است. در این آیه آمده است: «لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاءً وَ يُحَدِّثْكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ» (آل عمران: ۲۸)؛ مؤمنان کافران را اولیای خود نگیرند پس هر که چنین کند او را با خدا رابطه‌ای نیست. مگر اینکه از آنها بیمناک باشید؛ و خدا شما را از خودش می‌ترساند که بازگشت به سوی اوست.

قبل از بررسی این دلیل ضروری است بیانات مرحوم علامه طباطبایی در ذیل این آیه را به عنوان مقدمه بیان کنیم. ایشان می‌نویسند: «کلمه اولیا جمع کلمه «ولی» است، که از ماده ولایت است و ولایت در اصل به معنای مالکیت تدبیر امر است، مثلاً ولی صغیر یا مجنون یا سفیه، کسی است که مالک تدبیر امور و اموال آنان باشد، که خود آنان مالک اموال خویش‌اند، ولی تدبیر امر اموالشان به دست ولی‌شان است. این معنای اصلی کلمه

ولایت است، ولی در مورد حب نیز استعمال شده و به تدریج استعمالش زیاد شد و این بدان مناسبت بود که غالباً ولایت مستلزم تصرف یک دوست در امور دوست دیگر است، یک ولی در امور مولی علیه (یعنی کسی که تحت سرپرستی او است) دخالت می‌کند تا پاسخگوی علاقه او نسبت به خودش باشد، یک مولی علیه اجازه دخالت در امور خود را به ولیش می‌دهد تا بیشتر به او تقرب جوید، اجازه می‌دهد چون متأثر از خواست و سایر شئون روحی او است، پس تصرف محبوب در زندگی محب، هیچ‌گاه خالی از حب نیست. در نتیجه اگر ما کفار را اولیای خود بگیریم خواهناخواه با آنان امتزاج روحی پیدا کرده‌ایم، امتزاج روحی هم ما را می‌کشاند به اینکه رام آنان شویم و از اخلاق و سایر شئون حیاتی آنان متأثر گردیم، (زیرا که نفس انسانی خوپذیر است) و آنان می‌توانند در اخلاق و رفتار ما دست بیندازند» (موسوی همدانی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۲۳۶).

طبق این آیه پذیرش ولایت کفار از سوی مؤمنان ممنوع است و از قسمت «فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ» فهمیده می‌شود که هرکس به سراغ کفار رود خداوند او را به حال خود رها و از امدادهای غیبی محروم می‌سازد (قرآنی، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۴۳).

علامه طباطبایی در ادامه می‌نویسد: «آوردن این اوصاف برای تفسیر فرمان «مؤمنین نباید کافران را اولیای خود بگیرند و به مؤمنین دیگر اعتنا نکنند» در حقیقت سبب حکم و علت آن را بیان نموده، بفهماند دو صفت کفر و ایمان به خاطر تضاد و بینونتی است که بین آن دو هست، قهراً همان بینونت و فاصله و تضاد به دارندگان صفت کفر با صفت ایمان نیز سرایت می‌کند، در نتیجه آن دو را از نظر معارف و عقاید و اخلاق از هم جدا می‌کند، دیگر راه سلوک به سوی خدای تعالی و سایر شئون حیاتی آن دو یکی نخواهد بود، نتیجه این جدایی هم این می‌شود که ممکن نیست بین آن دو ولایت و پیوستگی برقرار باشد، چون ولایت موجب اتحاد و امتزاج است و این دو صفت که در این دو طایفه وجود دارد موجب تفرقه و بینونت است و وقتی یک فرد مؤمن نسبت به

کفار ولایت داشته باشد و این ولایت قوی هم باشد، خودبه‌خود خواص ایمانش و آثار آن فاسد گشته و به تدریج اصل ایمانش هم تباه می‌شود.» (موسوی همدانی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۲۳۶).

با توجه به این مطالب می‌توان گفت اگر تشبه به کفار یکی از مصادیق ولایت کفار باشد و سبب ایجاد علاقه و حب شدید به کفار را به همراه داشته باشد منهی این آیه است و نمونه آن تقلید در آداب و رسوم و پوشش کفار نمود پیدا می‌کند و این علاقه و حب شدید به تدریج به امتزاج روحی و اخلاقی منجر می‌گردد و در نتیجه فاسد شدن ایمان شخص مؤمن و خروج مسلمان از حیطة اسلام را به همراه دارد لذا منهی آیه است.

۳-۱-۳. آیه ۱۰۴ سوره بقره

سومین آیه برای وصول به حکم تشبه به کفار، آیه ۱۰۴ سوره بقره است. در این آیه آمده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انظُرْنَا وَاسْمَعُوا وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (بقره: ۱۰۴)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، مگویید «راعنا»، بگویید «انظرننا»؛ و گوش فرا دارید که برای کافران عذابی است دردآور.

این آیه خطاب به مؤمنین است که می‌فرماید: بجای «راعنا» بگوئید: «انظرننا»، که اگر چنین نکنید همین خود کفری است از شما و کافران عذابی دردناک دارند. پس در این آیه نهی شدیدی از گفتن کلمه «راعنا» صورت گرفته و این کلمه را آیه‌ای دیگر تا حدودی معنا کرده، می‌فرماید: «مَنْ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ، وَ يَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا، وَ اسْمَعُ غَيْرَ مُسْمَعٍ، وَ رَاعِنَا، لَيَّا بِالسِّنْتِهِمْ، وَ طَعْنَا فِي الدِّينِ» (نساء: ۴۶) که از آن به دست می‌آید این کلمه در بین یهودیان یک قسم نفرین و فحش بوده و معنایش «بشنو؛ خدا تو را کر کند» بوده است. اتفاقاً مسلمانان وقتی کلام رسول خدا(ص) را درست ملتفت نمی‌شدند، به خاطر اینکه ایشان گاهی به سرعت صحبت

می‌کرد، از ایشان خواهش می‌کردند کمی شمرده‌تر صحبت کنند، که ایشان متوجه بشوند و این خواهش خود را با کلمه «راعنا» که عبارتی کوتاه است ادا می‌کردند، چون معنای این کلمه، «مراعات حال ما بکن» است، ولی همان‌طور که گفتیم این کلمه در بین یهود ناسزا محسوب می‌شده است.

یهودیان از این فرصت که مسلمانان هم می‌گفتند «راعنا» استفاده کرده، وقتی به رسول خدا(ص) می‌رسیدند، می‌گفتند: «راعنا»، به‌ظاهر وانمود می‌کردند که منظورشان رعایت ادب است، ولی منظور واقعی‌شان ناسزا بود و لذا خدای تعالی برای بیان منظور واقعی آنان، این آیه را فرستاد: «مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ، وَ يَقُولُونَ سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا، وَ اسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ، وَ رَاعِنَا لَيًّا بِاللَّسِنَتِهِمْ، وَ طَعْنَا فِي الدِّينِ» (نساء: ۶۶)؛ گروهی از یهود کلمات خدا را از جای خود تغییر داده و گویند: فرمان خدا را شنیدیم و از آن سرپیچیم و به جسارت گویند بشنو که کاش ناشنوا باشی و گویند ما را رعایت کن؛ و گفتار ایشان زبان‌بازی و طعنه و تمسخر به دین است. چون منظور واقعی یهود روشن شد، در آیه مورد بحث، مسلمانان را نهی کرد از اینکه دیگر کلمه «راعنا» را به کار برند و بلکه بجای آن چیز دیگر بگویند، مثلاً بگویند: «انظرنا»، یعنی کمی ما را مهلت بده (موسوی همدانی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۱۷۴).

همان‌گونه که اشاره شد مؤمنان بدون اینکه غرض خاصی داشته باشند و قصد توهین داشته باشند از کلمه «راعنا» استفاده می‌کردند اما خداوند در این آیه از به کار بردن این کلمه نهی کرده است و با صراحت برای جلوگیری از سوءاستفاده کفار به مؤمنان توصیه می‌کند که حتی از گفتن یک کلمه مشترک که ممکن است دشمن از آن معنی دیگری قصد کند و به تضعیف روحیه مؤمنان بپردازد بر حذر داشته است زیرا این کلمه شبیه به کلمه‌ای است که یهود از آن به‌عنوان لعن و نفرین استفاده می‌کرده است. از این آیه استفاده می‌شود که مشابهت به کفار در اقوال مورد نهی است. وقتی اسلام تا این اندازه اجازه نمی‌دهد بهانه به دست دشمنان داده شود و حتی از گفتن یک کلمه مشترک که

ممکن است دشمن از آن معنی دیگری قصد کند و به تضعیف روحیه مؤمنان بپردازد پرهیز کنند تکلیف مسلمانان در مسائل بزرگتر روشن است. از این آیه تنها نهی در مواردی که مختص کفار است و سبب سوءاستفاده آنها می شود لذا اگر در مواردی تشبه صورت گیرد که باعث سخره و سوءاستفاده کفار نگردد منهی این آیه نیست. از علمای اهل سنت نیز ابن کثیر در تفسیر این آیه به صراحت می گوید: «خداوند از تشبه در گفتار و در رفتار کفار نهی کرده است» (ابن کثیر، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۲۵۶).

۳-۱-۴. آیه ۲۹ سوره فتح

آخرین آیه در خصوص حکم تشبه به کفار، آیه ۲۹ سوره فتح است. در این آیه آمده است: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا» (فتح: ۲۹)؛ محمد پیامبر خدا و کسانی که با او هستند بر کافران سختگیرند و با یکدیگر مهربان. آنان را بینی که رکوع می کنند، به سجده می آیند و جویای فضل و خشنودی خدا هستند. نشانشان اثر سجده ای است که بر چهره آنهاست. این است و صفشان در تورات و در انجیل، که چون کشته ای هستند که جوانه بزند و آن جوانه محکم شود و بر پاهای خود بایستد و کشاورزان را به شگفتی وادارد تا آنجا که کافران را به خشم آورد. خدا از میان آنها کسانی را که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند به آمرزش و پاداشی بزرگ وعده داده است.

این آیه، آیه آخر سوره مبارکه فتح است و خداوند، ویژگی های یاران پیامبر اسلام و خصوصیات آنان و وعده الهی را نسبت به آنان بازگو می کند؛ اما در ابتدای این آیه به

این اشاره شده است که حضرت محمد(ص) و یارانش نسبت به کافران با شدت برخورد می‌کنند و در مقابل آن‌ها از کرنش، نرمش و تواضع، خبری نیست. درست است که اسلام دین رأفت و محبت است، اما نسبت به مؤمنان و نه نسبت به کافران. چنانچه در ادامه، با جمله «رحماء بینهم»، بر این نکته، تأکید شده است که مؤمنین نسبت به هم در کمال مهربانی و رحمت هستند و جمله «اشدء علی الکفار» را مقید کرده به جمله «رحماء بینهم» تا توهمی که ممکن بود بشود، دفع کرده باشد و دیگر کسی نپندارد که شدت و بی‌رحمی نسبت به کفار، موجب می‌شود که مسلمانان، به‌طور کلی و حتی نسبت به خودشان هم سنگدل شوند. این دو جمله مجموعاً افاده می‌کند که سیره مؤمنین با کفار، شدت و با مؤمنین، رحمت است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۸، ص ۲۹۹).

در تفسیر مجمع‌البیان آمده است که «شدت مؤمنین به‌جایی رسیده بود که حتی از لباس مشرکین دوری می‌جستند که به لباس آنان نچسبید و نیز بدن‌های خود را از بدن‌های آنان دور می‌گرفتند که به بدن آنان تماس پیدا نکند؛ و مهربانی آنان در بین یکدیگر به‌جایی رسیده بود که هیچ مؤمنی برادر دینی خود را نمی‌دید مگر آنکه با او روبوسی کرده دست می‌داد» (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۹، ص ۱۹۲).

از این آیه برداشت می‌شود که یکی از ویژگی‌های مؤمنان آن است که با کفار به شدت برخورد می‌کردند تا جایی که مسلمانان از تماس لباس و بدنشان با کفار جلوگیری می‌نمودند. حال که اسلام تا این اندازه تأکید به برخورد شدید با کفار دارد و اگر کسی به‌جای برخورد شدید برای ریشه‌کن کردن مشرکین و براندازی کافرین، عکس آن عمل نماید قطعاً خلاف این آیه عمل کرده است؛ یعنی اگر خود را شبیه به آن‌ها کند به‌گونه‌ای که باعث ترویج آن‌ها گردد، خلاف این آیه عمل کرده است بلکه بدین‌وسیله از ویژگی مؤمن بودن که در آیه هست خارج شده است زیرا اسلام تأکید بر ریشه‌کن کردن کفر دارد و این عمل منافی با خواست اسلام هست.

۳-۲. روایات

۳-۲-۱. روایات در مورد کوتاه کردن محاسن

در این زمینه دو روایت از ائمه (ع) وارد شده است. اولین روایت، توسط شیخ صدوق نقل گردیده است. در این روایت آمده است: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ حَقُّوا الشَّوَارِبَ وَاعْفُوا اللَّحْيَ وَلَا تَشَبَّهُوا بِالْيَهُودِ» (صدوق، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۱۳۰)؛ شارب‌ها را کوتاه کنید و محاسن را به حال خود گذارید و به یهود شبیه نشوید.

قبل از ورود به بحث از دلالت این روایات باید گفت که از لحاظ سندی، این روایت از مراسلات شیخ صدوق است ولی چون به صورت جزم، آن را به خود پیامبر نسبت داده است معتبر می‌باشد. حال می‌گوییم در عبارت «ولا تشبهوا بالیهود» احتمال داده می‌شود که مربوط به بلند کردن سبیل و تراشیدن ریش باشد و احتمال دارد که فقط مربوط به بلند کردن بیش از حد ریش باشد بدین معنا که ریش‌ها را بلند نگه دارید ولی همانند یهود نباشید که ریش‌ها را بیش از حد (یک قبضه) بلند می‌کند. مرحوم فیض کاشانی با بررسی واژه‌های حدیث قول دوم را تأیید کرده است. فیض کاشانی می‌گوید: «الحف» و «الاحفاء» یعنی به نهایت امری رسیدن و مبالغه کردن در آن و «إحفاء الشارب» یعنی شارب را بسیار کوتاه کردن؛ و «اعفاء» یعنی رها کردن، «اعفاء اللحی» یعنی انبوه گذاشتن ریش که ریشه‌اش از «عفی الشیء» است یعنی زیاد و انبوه شد؛ بنابراین اینکه فرمودند «واعفوا اللحی» یعنی ریش‌هایتان را از ته تراشید، بلکه آن را رها کنید تا زیاد و انبوه شود و اینکه امام (ع) در ادامه فرمودند: «و خود را شبیه به یهود نکنید» معنایش این است که نگذارید ریش‌هایتان بسیار طولانی شود؛ زیرا عادت یهود بر این بوده است که ریش‌هایشان را بسیار طولانی می‌گذاشتند. اینکه در روایات فوق، «اعفاء» به دنبال «احفاء» آمده، آنگاه از تشبه به یهود نهی شده است، دلیل بر این است که مراد از «اعفاء» این بوده است که ریش‌ها از ته تراشیده نشود و مقداری از آن بدون آنکه افراط گردد تراشیده شود، بلکه مقداری از آن‌ها باقی بماند، به طوری که از یک مشت تجاوز نکند که در این صورت مستحق آتش است» (فیض کاشانی، ۱۴۰۶، ج ۴، ص ۶۵۸).

محدث بحرانی نیز همین نظر را تأیید می‌کند (بحرانی، ۱۴۱۰، ج ۵، ص ۵۶۰). آیت‌الله خوئی نیز احتمال دوم را پذیرفته است و نهی در «و لا تشبهوا بالیهود» را حمل بر کراهت می‌کند، زیرا جمله‌ی «واعفوا للحنی» که به انبوه گذاشتن ریش امر می‌کند، برای استحباب است پس وحدت سیاق اقتضا دارد که جمله‌ی «ولا تشبهوا بالیهود» حمل بر کراهت شود (خوئی، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۵۹).

باید گفت مهم در این روایات این است که امر به جز شارب یا اعفاء لحيه به خاطر مخالفت با یهود و مجوس می‌باشد بنابراین چه این روایات دلالت بر حرمت حلق لحيه داشته باشد و چه دلالت بر کراهت داشته باشد ضرری به بحث ما ندارد زیرا ترک تشبه به مجوس با کوتاه کردن شارب‌ها بدون تراشیدن محاسن محقق می‌شود. همچنین ترک تشبه به یهود با اصلاح محاسن محقق می‌شود.

دومین روایت، فرمایش پیامبر اکرم (ص) است که می‌فرمایند: «غَيَّرُوا الشَّيْبَ وَ لَا تَشَبَّهُوا بِالْيَهُودِ وَ النَّصَارَى» (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۸۴)؛ موهای سپید خود را تغییر دهید و خود را شبیه یهود نگردانید. در نهج‌البلاغه روایت شده است که از حضرت علی (ع) درباره این کلام پیامبر (ص) سؤال پرسیدند و امام (ع) در پاسخ فرمود: این سخن را پیامبر (ص) زمانی فرمود که پیروان اسلام کم بودند، اما امروز اسلام توسعه یافته و امنیت حکم فرماست هرکسی مختار است (سیدرضی، ۱۴۱۴، ص ۴۰۷).

ظاهر روایت فوق این است که منع پیامبر (ص) از شباهت داشتن به یهود، به خاطر دفع توهم ضعیف پیروان اسلام بوده است. بدیهی است که پس از قدرت گرفتن حکومت اسلامی مجالی برای این شباهت نخواهد بود؛ بنابراین منع مزبور صرفاً به خاطر شباهت نبوده است. شهید مطهری نیز از این حدیث حکم حکومتی را برداشت می‌کند و می‌فرماید پیامبر به خاطر اینکه روحیه دشمن از بین برود دستور به این کار داده است (مطهری، ۱۳۸۹، ج ۱۰، ص ۱۴۹). با توجه به این مطالب می‌توان گفت که اگر این

سخن، حکم حکومتی باشد دیگر قطعاً منع به خاطر تشبه به کفار نبوده است و لذا نمی‌توان از این روایت، حکم تشبه به کفار را استخراج نمود.

۳-۲-۲. روایات در مورد لباس و طعام

در این زمینه، سه روایت توسط محدثین ذکر گردیده است. روایت او را شیخ صدوق از امام صادق(ع) نقل نموده است: «لَا تَلْبَسُوا لِبَاسَ أَغْدَائِي وَلَا تَطْعَمُوا مَطَاعِمَ أَغْدَائِي وَلَا تَسْأَلُوا مَسَالِكَ أَغْدَائِي فَتَكُونُوا أَغْدَائِي كَمَا هُمْ أَغْدَائِي» (صدوق، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۳۴۸)؛ به مؤمنان بگو که لباس دشمنان مرا نپوشید و طعام دشمنان مرا نخورید و راه‌های دشمنان مرا نپیمایید و گرنه در زمره‌ی دشمنان من به شمار خواهید رفت.

در خصوص سند این روایت باید گفت آقای خوبی سند این روایت را ضعیف شمرده است (خوبی، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۶۰)؛ ولی این تضعیف، بجا نیست زیرا این حدیث را شیخ صدوق، در «علل الشرایع» با سند معتبر روایت نموده است (صدوق، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۳۴۸)؛ و نیز شیخ طوسی (ره) آن را در تهذیب روایت کرده است (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۶، ص ۱۷۲). طریق شیخ صدوق در کتاب «عیون اخبار الرضا» گرچه ضعیف است ولی طریق او در کتاب «علل الشرایع» و نیز طریق شیخ در «تهذیب» معتبر است. در طریق شیخ صدوق در «علل الشرایع» همه‌ی راویان صحیح و دارای توثیق خاص هستند مگر حسین بن یزید نوفلی و اسماعیل بن ابی زیاد سکونی که نوفلی توثیق خاص ندارد و سکونی از عامه است (حلی، ۱۴۱۱، ص ۳۱۶) ولی این امر ضرری به اعتبار سند نمی‌رساند، زیرا نوفلی از رجال کامل الزیارت و از ثقات تفسیر علی بن ابراهیم است. علی بن ابراهیم در مقدمه‌ی تفسیرش به وثاقت راویانی که در طریق احادیث تفسیرش واقع شده‌اند، تصریح کرده است و ابن قولویه نیز در مقدمه‌ی کامل الزیارات تصریح به وثاقت راویانی نموده که در اسانید آن واقع شده‌اند از این رو کسانی که در اسناد این دو کتاب قرار گرفته‌اند، از جمله نوفلی، موثق به توثیق عام هستند. چنانچه آقای خوبی

همه‌ی کسانی را که در اسناد این دو کتاب واقع شده‌اند، موثق می‌داند (خویی، بی‌تا، ج ۲، ص ۳۲۵)؛ اما سکونی گرچه از عامه است ولی توثیق خاص دارد و شیخ طوسی گفته است طایفه‌ی امامیه به روایات او عمل نموده‌اند (طوسی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۱۴۹)؛ بنابراین طریق شیخ صدوق در علل الشرایع معتبر است. طریق شیخ طوسی نیز همانند طریق شیخ صدوق معتبر است گرچه در آن علاوه بر نوفلی و سکونی، ابراهیم بن هاشم واقع شده که توثیق خاص ندارد؛ زیرا ابراهیم از ثقات تفسیر فرزندش علی بن ابراهیم است به‌گونه‌ای که در طریق بسیاری از احادیث آن واقع شده است از این رو بسیاری از بزرگان فن، به وثاقت و صحت روایت ابراهیم تصریح نموده‌اند (مامقانی، ۱۳۵۲، ج ۵، ص ۸۳) پس حدیث مورد بحث از نظر سند معتبر به شمار می‌رود.

پس از بررسی سند می‌گوییم این روایت از مهم‌ترین روایات در بحث تشبه به کفار است که نهی در عبارت «لا تلبسوا لباس اعدائی» ظهور در تحریم دارد (مظفر، ۱۳۸۷، ص ۱۱۶) و شیخ حرّ عاملی نیز آن را حمل بر تحریم نموده است (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۴، ص ۳۸۵). در روایت ملاحظه می‌شود که لباس، طعام و مسالک به اعداء اضافه شده است که این اضافه شدن نیز دلیل بر اختصاص این موارد به اعداء است یعنی در این آیه از لباس، طعام و مسالک مختص و شعائر که مختص کفار می‌باشد نهی شده است و حرام می‌باشد.

شیخ صدوق در کتاب «عیون اخبار الرضا» در ذیل این حدیث می‌فرماید: «مراد از لباس دشمنان، لباس سیاه است و از خوراک دشمنان، مراد شراب خرما و آبجو و گل و مارماهی و زمیر (آن ماهی که تیغهای خشن و بلند در پشتش دارد) و طافی (آن ماهی که در آب مرده است و لاشه‌اش روی آب می‌رود) و بالاخره هر ماهی که دارای فلس نیست و گوشت سوسمار و خرگوش و روباه و از پرندگان آنکه در پرواز کمتر بال زند و آن تخم پرنده که دو سویش یکسان باشد و ملخ دریایی که از کوچکی قدرت فرار ندارد و پرواز نمی‌تواند و سپرز (اسبل)؛ و اما راه دشمنان محله‌هایی است که مورد

تهمت است و مجالس شراب‌خواری و میکده‌ها و مجالس لهو و لعب به حرام و دیوان‌هایی که در آن از روی عدالت حکم نمی‌کنند و محافلی که در آن امامان معصوم علیهم السلام را طعن می‌زنند و از مؤمنین بدگویی می‌کنند و مجالس اهل معصیت و ظلم و فساد کاری و قمار» (صدوق، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۲۳). آیت‌الله تبریزی گرچه در مختص بودن لباس سیاه به اعداء دین اشکال کرده است اما فرموده است که مراد از تعبیر در روایت، لباس‌ها، خوراکی‌ها و رفتارهایی است که مختص به کفار هستند (تبریزی، ۱۴۲۵، ص ۶۷). علامه مجلسی بعد از بیان عبارت شیخ صدوق می‌فرماید: «ممکن است که مصادیق را به گونه‌ای تعمیم دهیم که شامل آن چیزهایی شود که مختص به کفار و زی آن‌ها باشد، شود؛ مانند لباس‌های غربی و مجوس و غذاها و مسالکی که مباح می‌باشد و مخصوص آن‌هاست ولو انسان در معرض تهمت نباشد» (مجلسی، ۱۴۰۶، ج ۲، ص ۳۷).

دومین روایت، روایات برقی از امام صادق(ع) است. در این روایت آمده است: «عَنْهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُعْبِرَةِ عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع يَقُولُ: لَا تَزَالُ هَذِهِ الْأُمَّةُ بِخَيْرٍ مَا لَمْ يَلْبَسُوا لِبَاسَ الْعَجَمِ وَ يَطْعَمُوا أَطْعِمَةَ الْعَجَمِ فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ ضَرَبَهُمُ اللَّهُ بِالذُّلِّ» (برقی، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۴۱۰)؛ امام صادق(ع) به نقل از امیرمؤمنان(ع) می‌فرماید: این امت مادامی که لباس عجم را نپوشند و خوراک‌های عجم را نخورند، پیوسته در خیر هستند و هرگاه چنین کنند، خداوند برای آن‌ها ذلت را مقرر خواهد کرد.

در مورد سند این حدیث می‌توان بیان نمود که این روایت از نظر سند اشکال دارد زیرا در آن محمد خالد برقی و طلحه بن زید واقع شده‌اند، طلحه بن زید اگرچه از اهل سنت است و توثیق خاص ندارد، ولی توثیق عام دارد؛ زیرا از ثقات صفوان است و شیخ طوسی کتاب او را مورد اعتماد دانسته ولی محمد بن خالد برقی مورد اختلاف است؛ زیرا ابن غضائری او را تضعیف نموده و شیخ طوسی او را توثیق کرده است گرچه

علامه حلی به قول شیخ طوسی اعتماد نموده و او را توثیق کرده است ولی وجهی برای این ترجیح به نظر نمی‌رسد؛ لذا سند حدیث به لحاظ محمد بن خالد برقی اشکال دارد (حلی، ۱۴۱۴، ص ۲۳۷).

منظور از عجم کسانی هستند که به پیامبر ایمان نیاورده‌اند پس مراد از روایت، نهی از پوشیدن لباس کفار است و نه اینکه عجم، فقط به خاطر عجم بودن مورد نهی قرار گیرد و خصوصیتی در عجم ولو مسلمان باشد وجود ندارد که سبب نهی از تلبس به لباس او بشود که اگر این چنین بود باعث تعصب قومی می‌شد. از طرف دیگر می‌دانیم که تعصب قومی از لحاظ اسلام ممنوع است.

مرحوم کاشف الغطاء حدیث را حمل بر کراهت کرده است (کاشف الغطاء، بی تا، ص ۲۰۳). دقت در متن حدیث نیز ما را به همین نکته رهنمون می‌سازد، زیرا تعبیری مانند «لا تزال هذه الامه بخیر» متناسب با کراهت است؛ اما نکته‌ای که مهم به نظر می‌رسد این می‌باشد که به دلیل ضعف سندی استناد به این آیه صحیح نیست.

سومین روایت، مرسله شیخ صدوق است. در این روایت آمده است: «قَالَ الصَّادِقُ ع الْأَكْلُ عِنْدَ أَهْلِ الْمُصِيبَةِ مِنْ عَمَلِ أَهْلِ الْجَاهِلِيَّةِ وَالسُّنَّةُ الْبَعْثُ إِلَيْهِمْ بِالطَّعَامِ كَمَا أَمَرَ بِهِ النَّبِيُّ فِي آلِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع لَمَّا جَاءَ نَعْيُهُ» (صدوق، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۱۸۲)؛ غذا خوردن نزد اهل مصیبت از عمل جاهلی است و سنت فرستادن غذا برای ایشان است. چنانچه رسول خدا (ص) به آن امر کردند نسبت به خانواده جعفر بن ابی طالب زمانی که خبر شهادتش رسید.

از نظر سندی این روایت نیز از مراسلات شیخ صدوق است که ما قبلاً به آن اشاره نمودیم لذا چون شیخ صدوق آن را مستقیم به امام نسبت داده است، از لحاظ سندی معتبر است.

علامه آورده است که «مستحب نیست که صاحبان عزا برای مردم غذا درست کنند تا مردم بر آن گرد آیند زیرا در این موقعیت آن‌ها مشغول گرفتاری خویش هستند و به

خاطر اینکه این کار طبق فرمایش امام صادق(ع)، تشبه به اهل جاهلیت است» (حلی، ۱۴۱۲، ج ۷، ص ۴۲۰). از طرف دیگر، فقها به استحباب فرستادن غذا به خانواده میت حکم کرده‌اند. همچنین اکثر فقها به کراهت غذا خوردن نزد صاحب‌عزا حکم کرده‌اند اما به نظر نمی‌رسد این کراهت به علت اهل جاهلیت باشد یعنی اگر اهل جاهلیت نیز این کار را نمی‌کردند باز این کار مکروه بود همچنان که آقای اشتهاوردی می‌نویسد دلالت این حدیث بر کراهت تلویحی است زیرا استحباب فرستادن غذا نزد صاحب‌عزا مستلزم کراهت غذا خوردن در میان آن‌ها است (اشتهاوردی، ۱۴۱۷، ج ۸، ص ۴۵۴). بلکه واضح است که به هنگام رسیدن مصیبت به فردی، باید کاری کرد که مصیبت بر او آسان گردد نه اینکه با ایجاد مزاحمت مصیبت آن فرد را بیشتر نماییم. لذا به نظر نمی‌رسد از این حدیث نیز بتوان برای بحث استفاده نمود.

۳-۲-۳. روایات در مورد پوشیدن لباس سیاه

شیخ صدوق از امام علی(ع) نقل می‌کند: «وَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فِيمَا عَلَّمَ أَصْحَابَهُ لَا تَلْبَسُوا السَّوَادَ فَإِنَّهُ لِبَاسُ فِرْعَوْنَ» (صدوق، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۲۵۱)؛ از جمله مطالبی که امیرالمؤمنین به اصحاب خود می‌آموختند این بود که لباس سیاه نپوشید زیرا که آن لباس فرعون است.

شیخ صدوق این حدیث را در کتاب «من لا یحضره الفقیه» بدون سند ذکر می‌کند، اما در کتاب «علل الشرائع» این‌گونه ذکر می‌کند: «وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ (أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ) عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى الْيَقْطِينِيِّ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ يَحْيَى عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع)». در منابع رجالی، تمام راویان این حدیث ثقه و مورد اطمینان هستند، به همین جهت این روایت، صحیح و مسند است.

به نظر می‌رسد با توجه به روش و منش فرعون که فخر فروشی بوده است و لباس سیاه نیز ظاهراً در آن زمان وسیله‌ای برای این کار بوده است و لباس سیاه وسیله‌ای برای نشان دادن مهابت و کبریایی بوده است لذا از پوشیدن این لباس نهی به عمل آمده است. ذکر این نکته ضروری است که پوشیدن لباس سیاه در عزا و سوگواری، از صدر اسلام مرسوم بود. در مورد پیامبر وارد شده است که هنگام رحلت، پیراهن سیاه به تن داشتند (صدوق، ۱۳۷۶، ص ۱۸۳). بعد از شهادت امام علی (ع)، عبدالله بن عباس به سوی مردم بیرون آمد و گفت امیرالمؤمنین از میان ما رفت و برای خود جانشینی گذاشت که اگر دوست دارید به سوی شما بیرون آید، وگرنه کسی را بر کسی (اجباری) نیست. مردم به گریه افتادند و گفتند بیرون آید، پس امام حسن (ع) درحالی که جامه‌های سیاه پوشیده بود به سوی مردم بیرون آمد و برای آنان خطبه خواند (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴، ج ۱۶، ص ۲۲). بعد از جنگ احد نیز، زنان مدینه، لباس سیاه پوشیدند و برای شهدای خود گریه کردند (ابن هشام، بی تا، ج ۳، ص ۱۵۹) و در سوگ جعفر طیار، اسماء بنت عمیس همسر وی به دستور پیامبر، لباس سیاه پوشید (مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۵، ص ۱۶۸).

نکته‌ای دیگر که ذکر آن ضروری می‌باشد این هست که عباسیان، لباس سیاه را شعار و علامت خود قرار دادند و سوءاستفاده نمودند به این صورت که برای نشان دادن اینکه قیامشان تنها برای انتقام خون شهدا و برگرداندن حکومت به خاندان پیامبر است، از یک سو، ابوسلمه خلال را «وزیر آل محمد» و ابومسلم خراسانی را «امین» یا «امیر آل محمد» نامیدند (ابن شهر آشوب، ۱۴۲۱، ج ۳، ص ۳۵۷) و از طرف دیگر، سیاه پوشی را نزد پیروانشان ترویج کردند تا نشان‌گر حزن و اندوه آنان در سوگ شهدای اهل بیت باشد (بلاذری، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۲۴۶). در این میان، ابومسلم خراسانی اولین کسی بود که پس از کشته شدن زید و یحیی، به پوشیدن لباس سیاه دستور داد و پس از آن، سیاه‌جامگان عباسی، به صورت گسترده به وجود آمد. ابن اعثم می‌نویسد: «ابومسلم تنها

به‌عنوان سوگواری در ماتم زید و یحیی مردم خراسان را به پوشیدن لباس سیاه دستور داد. پس شهری در خراسان نماند جز آنکه تمام مردم آن سیاه پوشیدند و به نوحه و زاری برای زید و یحیی و بیان چگونگی قتل آن‌ها پرداختند» (ابن اعثم، ۱۳۸۲، ج ۸، ص ۳۱۹)

جعفر مرتضی عاملی نیز با اشاره به اخبار فوق درباره سیاه‌پوشی عباسیان می‌نویسد: «ما این نظریه را ترجیح می‌دهیم که بگوییم حادثه قتل یحیی بن زید و سیاه‌پوشی خراسانیان به مدت هفت روز در سوگ او، عباسیان را تشجیع کرد که برای اظهار حزن و اندوهشان بر آنچه بر سر دولت اموری بر سر اهل بیت آمده است، رنگ سیاه را شعار خود قرار دهند» (عاملی، ۱۳۶۸، ص ۵۵). حتی شعار خون‌خواهی شهدای اهل بیت و برگرداندن خلافت به «الرضا من آل محمد» نیز از همین جا ناشی می‌شود، زیرا مردم با تأثر از ظلم‌های امویان در حق بنی‌هاشم، در سوگ شهدای اهل بیت لباس سیاه بر تن نموده و به عزاداری می‌پرداختند. عباسیان نیز با استفاده از این فرصت و انتخاب جامه سیاه به‌عنوان شعار و نماد اصلی سپاه خود، مسئله خون‌خواهی شهدای بنی‌هاشم را نیز در دستور کار خود قرار دادند، به این هدف که در آخر حکومت به «الرضا من آل محمد» واگذار شود.

هرچند این سیاه‌پوشی مردم حقیقتاً نشانه سوگواری بودن آنان به شمار می‌رفت و آن‌ها به خاطر علاقه و محبتی که به خاندان پیامبر داشتند، نمی‌توانستند در برابر مصیبت‌های آنان بی‌تفاوت باشند، اما این سیاه‌پوشی برای عباسیان به یک امر سیاسی و تبلیغاتی تبدیل شده بود و وسیله‌ای برای فریب مردم و رسیدن به قدرت و حکومت بوده است. عباسیان می‌خواستند به‌وسیله خون پاک شهدا و به بهانه انتقام به حکومت دست پیدا کنند. به همین خاطر، امامان شیعه و علویان در رفتار و گفتارشان چنین رفتارهایی را نفی می‌نمودند. چنان‌که از حذیفه بن منصور نقل شده است که گفته است: «در شهر حیره نزد امام صادق (ع) بودم که فرستاده ابوالعباس سفاح، خلیفه عباسی، به سراغ

حضرت آمد و وی را به دربار خلیفه فراخواند. حضرت بارانی‌ای خواستند که یک طرف آن سیاه و طرف دیگر سپید بود و پس از پوشیدن آن فرمودند: آگاه باش من این را می‌پوشم و می‌دانم که لباس اهل آتش است» (صدوق، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۲۵۲).

۳-۲-۴. روایات در مورد خاتم

در این موضوع نیز دو روایت در جوامع روایی ما وجود دارد. اولین روایت از امام صادق(ع) نقل گردیده است. شیخ صدوق نقل می‌کند: «حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرِ الْبَزْطِيِّ عَنْ رَجُلٍ مِنْ خَزَاعَةَ عَنْ أُسْلَمِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: تَعَلَّمُوا الْعَرَبِيَّةَ فَإِنَّهَا كَلَامُ اللَّهِ الَّذِي تَكَلَّمَ بِهِ خَلْقَهُ وَ نَظَّفُوا الْمَاضِعِينَ وَ بَلَّغُوا بِالْخَوَاتِيمِ. قال محمد بن علي بن الحسين مصنف هذا الكتاب رضي الله عنه قد روى هذا الحديث أبو سعيد الأدمي و قال في آخره بلعوا بالخواتيم أي اجعلوا الخواتيم في آخر الأصابع و لا تجعلوها في أطرافها فإنه يروى أنه من عمل قوم لوط» (صدوق، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۲۵۹)؛ امام صادق(ع) می‌فرماید: زبان عربی را یاد بگیرید که آن کلام خداست که با آن با خلق خود سخن گفته است و دندان‌های خود را نظیف نگهدارید و انگشترها را در آخر انگشت قرار دهید. محمد بن علی بن الحسين مصنف این کتاب می‌گوید: این حدیث را ابو سعید آدمی هم روایت کرده است و در آخر آن فرمود: «بلغوا بالخواتيم» یعنی انگشترها را در آخر انگشت قرار دهید و آن را در اطراف آن قرار ندهید که روایت شده است که آن از عمل قوم لوط است.

دومین روایت، در تحف العقول نقل گردیده است. شیخ حر عاملی می‌نویسد: «الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ شُعْبَةَ فِي تَحْفِ الْعُقُولِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: يَا عَلِيُّ لَا تَخْتَمَ فِي السَّبَابَةِ وَالْأَوْسَطَى فَإِنَّهُ كَانَ يَتَخْتَمُ قَوْمٌ لُوطٍ فِيهِمَا وَ لَا تُعَرِّ الْخَنْصِيرَ» (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۵، ص ۹۷)؛ پیامبر(ص) خطاب به امیر المومنین علیه‌السلام فرمودند: ای علی! در انگشت

سبّابه و وسطی انگشتر نکن؛ چراکه قوم لوط چنین می‌کردند و انگشتر کوچک را خالی مگذار.

این حدیث را شیخ حر عاملی از ابو محمد، حسن بن علی بن حسین بن شعبه حرانی حلبی که معروف به ابن شعبه حرانی می‌باشد نقل کرده است. از ویژگی‌های کتاب تحف العقول مرسل بودن احادیث آن است.

طبق صریح این روایت تنها دلیل برای عدم پوشیدن انگشتر در انگشت سبّابه و وسط، تشبه به قوم لوط است وگرنه هیچ دلیل دیگری در این زمینه وجود ندارد و تنها به خاطر صرف تشبه به قوم لوط از انجام این عمل نهی شده است. به عبارتی واضح از این دو حدیث برداشت می‌شد که چون انگشتر به انگشت سبّابه و وسط کردن نماد و علامت قوم لوط (که کافر می‌باشند) می‌باشد، استفاده از این نماد نهی شده است.

در زمان پیامبر و امیرمومنان، این بزرگواران انگشتر را در دست راست خود قرار می‌دادند و هنگامی که موسی بن جعفر علیه‌السلام پرسیده شد که چرا امیرمومنان انگشتر به دست راست می‌کردند؟ حضرت فرمودند: زیرا آن جناب بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم امام و پیشوای اصحاب یمین بودند و حق تعالی اصحاب یمین را مدح و اصحاب شمال را مذمت فرموده و پیامبر اکرم(ص) نیز انگشتر به دست راست می‌نمودند و این علامت و نشانه‌ای است برای شیعیان ما که با آن شناخته می‌شوند چنانچه با محافظت بر اوقات نماز و پرداختن زکات و برابری با برادران دینی و امر به معروف و نهی از منکر نیز از غیرشان ممتاز و مشخص می‌گردند. (ذهنی، بی‌تا ج ۱: ۵۲۵). همچنین امام حسن عسکری(ع) فرموده است: پنج چیز از نشانه‌های مؤمن است: گزاردن پنجاه و یک رکعت نماز واجب و نافله و زیارت اربعین و انگشتر در دست راست کردن و پیشانی بر خاک ساییدن و بلند گفتن بسم الله الرحمن الرحیم. اگرچه کلمه «مؤمن» در احادیث و روایات و آیات به معنای کسی است که ایمان به خدا و رسول خدا و قیامت داشته باشد اما در بعض موارد (از جمله این حدیث) به معنای

شیعه است پس این حدیث می‌خواهد بگوید علامت شیعه پنج چیز است یعنی اگر شما در جامعه‌ای بودی که هم شیعه در آن زندگی می‌کرد هم سنی از روی این پنج علامت می‌توانی شیعه را از سنی تشخیص دهی.

با توجه به این روایات فهمیده می‌شود که اسلام نافی نمادها و علامت‌های کفار هست و درصدد بیان نمادها و شعائری است که به وسیله آن شیعه شناخته شود.

۳-۳. قاعده نفی سبیل

اگر به کتب فقهی مراجعه کنیم خواهیم یافت که فقیهان در مواردی به قاعده‌ای به نام قاعده نفی سبیل تمسک می‌کنند. مهمترین دلیل این قاعده، آیه ۱۴۱ سوره نساء است که ما در اینجا تنها همین آیه را برای بحث خود ذکر می‌کنیم. در این آیه آمده است: «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ بِكُمْ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فِتْحٌ مِنَ اللَّهِ قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعُكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» (نساء: ۱۴۱)؛ کسانی که همواره مواظب شما هستند. پس اگر از جانب خدا فتحی نصیبتان شود، می‌گویند: مگر ما همراه شما نبودیم؟ و اگر پیروزی نصیب کافران شود، می‌گویند: آیا نه چنان بود که بر شما غلبه یافته بودیم و مؤمنان را از آسیب رساندن به شما بازداشتیم؟ در روز قیامت خدا میان شما حکم می‌کند و او هرگز برای کافران به زیان مسلمانان راهی نگشوده است.

با توجه به آیه فوق که هرگونه سبیل و تسلط کفار بر مؤمنین را ممنوع می‌داند اگر تشبه به کفار به‌گونه‌ای باشد که در سطح وسیع امکان توهم تشبه مردم به کفار در سطح گسترده برای کفار توهم همگرایی مردم با آنان را ایجاد نماید و باعث سلطه فرهنگی بشود و یا اینکه زمینه‌ی حمله نظامی آنان را فراهم سازد و بدین‌وسیله بخواهد باعث سلطه بر جوامع مسلمین بشود، قاعده نفی سبیل جاری می‌شود. البته اگر وابستگی فرهنگی را یکی از مصادیق غلبه و استیلا در نظر بگیریم تطبیق این قاعده بر بحث

واضح تر است اما اگر غلبه را صرفاً در امور عینی تر مثل مواردی که بیان شد دیگر نمی توان به این قاعده تمسک نمود.

با توجه به مطالبی که گذشت با توجه به اینکه معنای سبیل در قاعده را به معنای عام آن در نظر بگیریم مغلوب فرهنگ کفار شدن از مصادیق سبیل کفار بر مسلمین است.

۳-۴. بررسی دلیل عقل

بی تردید عقل در مقایسه جهان بینی ها و بایدها و نبایدها و احکام و قوانین و آموزه ها، حکم به برتری و شرافت اسلام خواهد کرد چراکه این جهان بینی و اصول و قوانین متناسب با آن، جامعیت داشته و متناسب با فطرت لا یتغیر و نیازهای واقعی انسانها بوده و موجبات رشد و کمال و تقرب و جودی و سعادت دنیوی و اخروی او را فراهم می کند؛ بنابراین به حکم عقل، احکام و دستورات اسلامی نیز همواره باید موجب علو و برتری فکری و فرهنگی و سیاسی و اجتماعی پیروان این دین بر کفار باشد و به تبع آن احکام و قوانینی که موجب تفوق کفار و ذلت مسلمین شود، باطل و مردود گردد. عقل با شناخت موضوع تشبه به کفار و مصادیق و نیز مفاسد و مضرات آن، تردیدی در ناروایی آن نخواهد کرد.

جمع بندی

از بررسی ادله فوق، فی الجمله مبعوضیت تشبه به کفار در برخی موارد به دلایلی که ذکر شد نزد شارع فهمیده می شود. اگر کفار یک فعلی را انجام دهند که از نظر اسلام حرام باشد مثلاً شراب بخورند، تشبه به آنها برای مسلمانان حرام است زیرا خوردن شراب از دیدگاه اسلام حرام است و این گونه نیست که قبلاً اشکالی نداشته است و الان به خاطر کافر شدن حرام باشد. به عبارتی واضح، به خاطر صرف تشبه به کفار حرام نشده است بلکه در واقع حرام بوده است. در این موارد اگر انگیزه شخص، داخل شدن در هیئت کفار و خروج از هیئت مسلمانان باشد همچنین شخص توجه و التفات داشته

باشد که این عمل به معنای عدول از اسلام می‌باشد، ارتداد را در پی دارد. اگر کسی در شعائر و ویژگی‌های مختص به کفار متشبه به آنان گردد مرتکب حرام شده است مانند اینکه کسی از صلیب که ویژگی مذهبی کفار باشد استفاده کند؛ و اگر این‌گونه نباشد مقتضای ادله، کراهت است.

نکته مهم دیگری که باید به آن اشاره کرد آن است که از بیان امیرمومنان در مورد سخن پیامبر که فرمود «غیروا الشیب و لا تشبهوا بالیهود» فهمیده می‌شود که نباید تضعیف جامعه اسلامی و روحیه مسلمانان صورت گیرد. هدف پیامبر تقویت جامعه اسلامی و روحیه مسلمانان بوده است. لذا اگر تشبه به کفار باعث تضعیف جامعه اسلامی و سلطه کفار و تضعیف عزت جامعه اسلامی و مسلمانان شود جایز نیست همان‌گونه که قواعد فقهی نیز، بیانگر این مطلب است. باید توجه داشت که تشبه من حیث الکفر ممنوع هست لذا در زمینه‌های دیگر اشکال ندارد. همان‌گونه که از عبارت «فتکونوا اعدائی کما هم اعدائی» نیز فهمیده می‌شود، کاری ممنوع هست که منجر به تبعیت فکری از کفار منجر گردد لذا انتخاب احسن از دستاوردهای کفار در زمینه‌های زندگی بشری اشکالی ندارد و شامل ادله ناهیه نمی‌شود.

همچنین باید توجه داشت که اگر عملی در یک زمانی از ویژگی‌های کفار باشد، اما بعداً طوری بین مسلمانان رواج یابد که دیگر از ویژگی‌های کفار محسوب نشود، در این صورت دیگر حکم تشبه باقی نخواهد بود زیرا بقاء حکم تابع بقاء موضوع خود است. همچنین منافاتی ندارد که کسی باعث رواج آن کار بین مسلمانان شده خود با انجام این کار به خاطر تشبه به کفار مرتکب معصیت شده باشد، باین حال این کار پس از رواج جایز شده است؛ زیرا با فرض رواج، دیگر موضوع که تشبه به کفار باشد، وجود ندارد.

کتابنامه

قرآن کریم

- ابن ابی الحدید (۱۴۰۴)، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: دارالجلیل، بی‌چا.
- ابن ابی جمهور (۱۴۰۳)، عوالی اللئالی العزیزیه فی الاحادیث الدینیه، قم: سیدالشهداء، چاپ اول.
- ابن اعثم، احمد (۱۳۸۲)، الفتوح، تهران: آموزش انقلاب اسلامی، بی‌چا.
- ابن شهر آشوب، محمد بن علی (۱۴۲۱)، مناقب آل ابی طالب، بیروت، دارالاضواء، چاپ اول.
- ابن فارس، احمد (۱۳۸۹)، مقاییس اللغة، بیروت: دارالجلیل، چاپ دوم.
- ابن کثیر، اسماعیل بن عمرو دمشقی (۱۴۱۹)، تفسیر القرآن العظیم، بیروت: دار الکتب العلمیه، چاپ اول.
- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴)، لسان العرب، بیروت: دار الصادر، چاپ چهاردهم.
- ابن هشام، محمد (بی‌تا)، السیره النبویه، بیروت: دارالقلم، بی‌چا.
- استرآبادی، رضی‌الدین محمد بن حسن (بی‌تا)، شرح شافیه ابن حاجب، بی‌جا: بی‌نا، بی‌چا.
- اشتهااردی، علی پناه (۱۴۱۷)، مدارک العروه، تهران: دار الأسوه للطباعه و النشر، چاپ اول.
- بحرانی، یوسف بن احمد (۱۴۱۰)، الحدائق الناضره فی احکام العتره الطاهره، قم: انتشارات جامعه مدرسین، چاپ دوم.
- برقی، احمد بن محمد بن خالد (۱۳۷۱)، المحاسن، قم: دار الکتب الإسلامیه، چاپ دوم.
- بلاذری، احمد بن یحیی (۱۴۱۷)، کتاب جمل من انساب الأشراف، بی‌جا: بی‌نا.

- تبریزی، جواد بن علی (۱۴۲۵)، رساله فی لبس السواد، قم: دار الصدیقه الشهیده سلام الله علیها، چاپ اول.
- حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹)، تفصیل وسائل الشیعه إلى تحصیل مسائل الشریعه، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، چاپ اول.
- حسینی تهرانی، سید هاشم (بی تا)، علوم العربیه، قم: چاپخانه مشعر، بی چا.
- حکیم، سید محسن طباطبایی (۱۴۱۶)، مستمسک العروه الوثقی، قم: مؤسسه دار التفسیر، چاپ اول.
- حلّی، حسن بن یوسف (۱۴۱۱)، خلاصه الأقوال فی معرفه أحوال الرجال، قم: دار الذخائر، بی چا.
- حلّی، حسن بن یوسف (۱۴۱۲)، منتهی المطلب فی تحقیق المذهب، مشهد: مجمع البحوث الإسلامیه، چاپ اول.
- حلّی، حسن بن یوسف (۱۴۱۴)، تذکره الفقهاء، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، اول.
- خویی، سید ابو القاسم موسوی (بی تا)، المستند فی شرح العروه الوثقی، تقریر مرتضی بروجردی، بی جا: بی نا، بی چا.
- خویی، سید ابو القاسم موسوی (بی تا)، مصباح الفقاهه، تقریر محمدعلی توحیدی، بی جا: بی نا، بی چا.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲)، المفردات فی غریب القرآن، بیروت: دار العلم، چاپ اول.
- سیدرضی، محمد بن حسین (۱۴۱۴ق)، نهج البلاغه، قم: مؤسسه نهج البلاغه، چاپ اول.
- صدوق، محمد بن علی (۱۳۷۸)، عیون اخبار الرضا (ع)، تهران: انتشارات جهان، چاپ اول.
- صدوق، محمد بن علی (۱۳۸۵)، علل الشرایع، نجف: المكتبه الحیدریه، بی چا.
- صدوق، محمد بن علی (۱۴۱۳)، من لا یحضره الفقیه، قم: جامعه مدرسین، چاپ دوم.

- طباطبایی، سید محمدحسین (۱۴۱۷)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ پنجم.
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲)، مجمع‌البیان فی تفسیرالقرآن، تهران: ناصرخسرو، چاپ سوم.
- طوسی، محمد بن حسن (۱۴۱۷)، العُدَّة فی أصول الفقه، قم: علاقبندیان، چاپ اول.
- طوسی، محمد بن حسن (بی‌تا)، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت: داراحیاء التراث العربی، بی‌چاپ.
- طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۷)، تهذیب الأحکام، تهران: دار الکتب الإسلامیه چاپ چهارم.
- طوسی، محمد بن حسن (۱۳۸۱)، الفهرست، نجف: المكتبة المرتضویة، بی‌چاپ.
- عاملی، جعفر مرتضی (۱۳۶۸)، زندگی سیاسی هشتمین امام حضرت علی بن موسی الرضا (ع)، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، بی‌چاپ.
- فیض کاشانی، محمد محسن (۱۴۰۶)، الوافی، اصفهان: کتابخانه امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام، چاپ اول.
- قرائتی، محسن (۱۳۸۳ش)، تفسیر نور، تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، چاپ یازدهم.
- کشی، محمد (۱۳۴۸ش)، اختیار معرفه الرجال، مشهد: دانشگاه فردوسی، چاپ اول.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۱)، الکافی، بیروت: دارالتعارف، چاپ چهارم.
- مامقانی، عبد الله بن محمدحسن (۱۳۵۲)، تنقیح المقال، نجف: مطبعه مرتضویه، بی‌چاپ.
- مجلسی، محمدتقی (۱۴۰۶)، روضه المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، قم: مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانبور، چاپ دوم.
- مصطفوی، حسن (۱۴۰۲)، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۹)، یادداشت‌های استاد، تهران: انتشارات صدر، بی‌چاپ.

- مظفر، محمد رضا (۱۳۸۷)، أصول الفقه، قم: بوستان کتاب، چاپ پنجم.
- معلوف، لويس (بی تا)، المنجد فی اللغة، قم: اسماعیلیان، بی چا.
- موسوی همدانی، سید محمدباقر (۱۳۷۴)، ترجمه تفسیر المیزان فی تفسیر القرآن، قم: دفتر انتشارات وابسته به حوزه علمیه قم، چاپ پنجم.
- نجاشی، احمد بن علی بن أحمد (۱۴۰۷)، فهرست أسماء مصنفی الشیعه (رجال النجاشی)، قم: انتشارات جامعه مدرسین، بی چا.
- نجفی، جعفر بن خضر مالکی (بی تا)، کشف الغطاء عن مبهمات الشریعه الغراء، اصفهان: انتشارات مهدوی، چاپ اول.
- نوری، حسین (۱۴۰۸)، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، قم: آل البيت، چاپ اول.

